

دوشنبه دهم شهر شعبان العظمی ۱۲۹۴ هجری

تخت بکلیفرا بکلیفای

قیمت اعلان سطر ده شاه

اول آیه قیمت دو چهارم رقط



اوتوبیل

بیستم ارتقاء فرانسه ۱۲۷۷

هر کس اخبار و اطلاعات علمی بدار الطباعه هابو

بفرستد درین روزنامه باسم خود او نوشته

خواهد شد

روزنامه علمی

بقیه اخبار و میرزا نصرت طبیب مخصوصه کتبات بنا بر کتبات الفنون

پس از آنکه سطح داخلی غشاء خارجی تمام نطفه را احاطه نمود و منعطف قابک شد در محل دو انعطاف طرفین نطفه دو برآمدگی حاصل کرد پس از آنکه مدت تبدیل کردند بر اس و دنباله و از اینجا که گذشت و بجانب خلفی نطفه در مقابل نقطه ناف که رسید دوباره منعطف گردید بجهت تکمیل مشبه ثانوی و در همان موضع این دو چین خلفی بهم ملصق گردیدند مشبه ثانوی و آمنیوس که قبل یک جناب با یک دایره بودند از هم جدا شد و واسم کردند جناب با آن و نفس نطفه و درین بین غشاء داخلی نیز از موضع ناف جناب بسیار کوچک احداث کند مبدم نموناید تا فضا آمنیوس را ممتلی سازد پس از آنکه مری و معدن و امعاء مثانه را حاصل نمود از محل تلاقی و انعطاف دو طبقه آمنیوس خارج شد تمام سطح داخلی مشبه ثانوی را ممتلی سازد دفتره عروق کبیری در او هم رسید ناف و جفت را تکوین نماید بجهت تغذیه جنین از شکل پنجم تصویر آنچه مذکور شد حاصل شود



درین مدت خلی و زغیهای مشبه بدنی ممتد شده صورت عرقی کردند و با خمل سطح داخلی رحم ملصق گردید و جذب کیلوس و خون نمایند ازین بعد را نطفه هم بواسطه دوران دم مادر و هم بواسطه جذب تغذیه نماید چون مغز و نخاع و کولومری و معدن و امعاء بعضی عروق حاصل شدند اطراف غالبه و سافلر نیز نمو نمایند اول شکل چهار تکه از دو طرف خط اولی ظهور کنند کم کم ممتد شده شکل اصلی را گیرند جنات رسمی جنین تقریباً چهل هفته است در سه چهار هفته اول طبیعت باذن خالق با حقیقت اغشبه ثلاثه را نمودند و در هفته پنجم و ششم زغیهای مشبه بدنی حالت عرقی حاصل کرده بجدار رحم پیوندند و در هفته هفتم و هشتم دماغ و نخاع و ستون فقرات متشکل گردند و در همان مدت جوف صمد و بطن بواسطه خلقت حجاب خارج از هم مفروز گردند

شکل پنجم نطفه

بقیه ترجمه کتاب حکمت بن حین از صنمها موسوی بکبار الامر

حضرة بن حسن گوید شاپور ذوالاکتاف چند شهر بنا نمود از جمله بزوخ شاپور است و آن همان عکبر اوزان میباشد و حق شاپور و آن شهر سوس است و شهر دیگری در چلووی آن بنا کرد بعد از اینها خود را مامور کرد که یکی از آن دو شهر را خراب کند زیرا که اهالی آن باغی شده بودند بعد از این باران روم آورده در شهر تازه سکنا داد و برخی دیگر را در بلاد متفرق نمود و در قریه مروان از رستاق جی اشکن بنا نمود و آنرا سرش آندان نامید و قریه جوان و قریه جاجاه از رستاق بنجان را و قفان اشکن نمود و آذرباد که روی کداخته بود روی سینه او ریختند در زمان او بود (آذرباد با بای ایجد بر وزن مادر زاد پسر نار اسپند است و او مؤبدی بود از اولاد زردشت (او در شهر بن موز) شعار او منقش بود بشکل دینار و برنک آسمان و شلوار او را با سرخی رنگ کرده بودند و دست راست او نیزه و در دست چپ تکیه شمشیر کرده استاده و تاج او سبز است و آفتاب علم (شاپور بن شاپور) شعار او قرمز منقش و شلوار او برنک آسمان و در زینر شعار خود شعاری دیگر داشته زرد رنگ و تاج او سبز و سرخی در میان دو ککره طلا آن تاج نمودار و هلالی نیز از طلا داشت استاده و دست او قلبی آهن که سر قلبی شکل سر مرغی بوده و دست چپ خود را روی شمشیر گذارده

و مری و معدن و اعصاب مانند لوله دقتی متکون کردند

عضلات و جلا اهل نامه سیم احداث کردند و کبد در او اخر ماه سیم تکون شد
بعوض و پشه خون را از ناف و جفت اخذ نموده ببدن تقسیم کند

بفسر و کلبه و مثنان و قصبه در ماه چهارم تکون شوند و ناخن و مو و مواد
عظمی و قوق لامه و قوه ذائقه در ماه پنجم

در حقیقت جنین درین او اخر ماه پنجم قریب بکمال است و نقصان آلت
ندارد مگر آنکه بعضی اناآت و اعضا او که ناقص الخلقه است و محتاج

با تمام نمواست ^{بقیه در نمره آتیه}

اخبار و نیز ابوالحسنیاشی کشیکخانه مبارک در باب شرب و آب

راقم از مطالعه کنندگان روزنامه علی عدل و تعویق افتادن مطالب حفظ صحیح
منخواهد بدینکه مامور به تفحص حقیقت صحت دست بوده

مشروبات مابعدا باشند لازم در اجزای عمل زندگانه که حق عطش داعی
بر نوشیدن آنها میشود عطش عبارت است از حس مخصوصی که جنون را

لابد بنوشیدن اشریه مینماید و لزوم این حق بسیار و از اختلاف
مغایب شمار دست دهد

علامات عطش احتیاج حشکی و تعدد و حرارت در بنج دهان و حلق و
و حلق تا معدن شد ترشح بزاق کم و آب دهان غلیظ و لزج کشته زبان

بکام چسبیده صوت خشونت یافته و اگر مدت تشنگی امتداد یابد این آثار
بیشتر و کسالت ظاهر تر گردد و بعضی که تحمل اشکال یابد چنانچه کلوشنگ

از پیشتر و اطرافش متعجب شد اضطراب ظاهر و عقل متوش با زایل گشته
احلام افسانرا مشغول میکند چنانکه در یکی از حکایات فرانسه میگوید

که مدوز متصل در خواب ضرر جاری بد و بهمان تشنگی باقی بود با آنکه
چشمها سرخ و مشتعل شد قلب پلش یافته تنفس صدادار گشته دهان

باز مانند چنان مینماید که از هوا طلب جسم خنک میکند پس در حین درج
فوقانی آلات تغذیه به هم رسیده اگر دیگر ای بنا بد دست از زندگانه شنه
سرای فانی را و ذاع میگوید و به تجربه ثابت شده است که حیوان تراشنگی
صعب تر از گرسنگی است

سبب عطش عموماً از اثر حرارت هوا و حرکت قوی و بسیار و هر یک از
اعمال بدن که موجب تحریک حرارت و دوارش دم گردد و بعضی حالات

مرضی که رطوبات بدن را کم کند عطش حاصل میشود چنانکه درین از هر
قسم اسبابی که مایه تبخیر مایه خون گردد از قبیل از دیاد و تشنگی بگردد

و عرق و ترشح سیر زرد رستی و کثرت امداد در مرض دیابت و اتمام
نرف الدم عطش زیاد است هم عطش ظاهر میشود از تحریک طولانی بیخ

دهان بواسطه زیاد مصرف زدن و یا اغذیه بیپایانند یا بیپایان خوردن
رفتار عطش رفتارش بنوبه و شیوعش بیشتر از گرسنگی و در

موعدش اختلاف بسیار در اشخاص و عادات و جنس مختلف است
چنانکه بر حسب طاعت در بعضی عطش بسیار است و برخی برخلاف بسیار

گرفته میشوند سوار یکی از اجزای مجلس تولوز را حکایت میکنند
که چند ماه که هوا گرم بود مرکز عطش نمیکرد و زنی را ذکر نموده است که

چهل روز هیچگونه شربتی ننوشید و امثال این وقایع بسیار است
مابعداً که جز اغذیه این اشخاص است غریب این حکایات کمتر میگرد

و حق عطش در اقسام حیوانات مختلف است چنانکه در خرگوش و میش
و شتر کمتر و در اسب استر بیشتر و در بعضی از مرغان هیچ نسبت دو کم

فرانسوی مدت هشتاد و نه روزی با تشنگی نگاهداشته شد و طی اثر
از عطش هلاک شد ^{بقیه در نمره آتیه}

بقیه صحبت صادق طبیعی و طبیعت توجه مینماید که مطلق علم طبیعی و شیمی

توجه مینماید سخن جنین

(بهرام بن شاپور) این پادشاه ملقب بکرمانشاه بود بسیار بدخو و خود پسند در هر عمرش کوش بقصه نداده و بعضی مظلومی نرسیده بعد از
مردن او عرابی که از ولایات با و نوشته بودند سر بسته محر کرده بدست آمد معلوم شد که رآخارا نکشاده تا بخواندن چه رسد امر کرد بر آتشکده

و معبدش نوشتند که میدانم جسد را این روح و دایع خواهد نمود و نفی نخواهد بخشید او را می شفیق چنانکه ضری با و وارد نخواهد آورد
علاوت دشمنی شعار او منقش و برنگ آسمان و شلوار او نیز منقش و قرمز و تاج او سبز و دارای یک کنگره مزوج با طلا در دست و نیزه و در دست

چپ تکیه بشیر کرده استاده (بزرگوار بن بهرام الاشم) اعراب با و را مجرم و اشم و فظ میبگفتند و بفارسی و فرز و بزه کرد شعار او سرخ
و شلوار او برنگ آسمان و تاج او نیز آبی استاده نیزه بدست (بهرام کور بن بزد جرد) این پادشاه را در روم و هند و ترک آثار

بسیار میباشد و او دهند شد بلباس مبدل و یکی از کارهای او این بود که مرد را امر کرد نصف روز مشغول کار باشند و باقی را بعبث و شاد
و اکل و شرب و لهو و لعب بسر ببرند و بدون ساز و اسباب طرب شرب و عبث نمایند بنا بر این بازار مطربان و مضطربان رواج گرفت و بگذرند

مطرب و فواد ننگ مجلسی صد دردم میبگرفتند روزی بهرام کور قومی را بد مشغول شرب میباشند و سازنده و مطربند نداشتند مگر نشینند

احمد ابا مابعات و جامدات نیز تمدد و تراکم قبول میکنند
 کاظم بعضی جامدات تمدد و زیاد پیدا میکنند ولی طرز تمدد آنها
 با بخارات تفاوت دارد مثلا مداد پاک کن احد چون تمدد پذیر است
 بواسطه فشار کوچک و بزرگ میشود پس از رها کردن دوباره بحالت اول
 خود عود میکند و ازین باب متأخرین از حکما این قوت تمدد را در نجاشی
 نامیدند یعنی جیم پس از رفع سببی که مانع تغییر شکل آن شده است
 بحالت اول خود رجعت و عود میکنند و هم چنین بواسطه قوت انجمان
 که فریج میشود پس از رها کردن بحالت استقامت خود مراجعت میکنند
 قبول تراکم جامدات از بخارات کتر است و این قابلیت در مابعات از
 جامدات نیز ضعیف تر است چنانکه دود و اکثر ابطالها در شهر
 فلورانس حباب طلائی ساختند و خواستند آنچه که در آن ریخته بودند
 تراکم کنند یعنی جیم جناب را کوچک نمایند آب چون چندان قبول
 تراکم نمیکرد ناچار از خلل و فرج کوی طلا مانند قطرات شبنم بیرون آمدند
 احمد ابا بخارات هم خلل و فرج دارند
 کاظم البته بجهت اینکه ذرات آنها بیکدیگر دور و نزدیک میشوند
 معلوم میشود که هر قدر فشار بر آنها کمتر وارد میاید خلل و فرج آنها
 وسیع تر است
 احمد مابعات چه طور
 کاظم مابعات تخلخلشان کتر است زیرا که بسیار کم قبول تراکم میکنند
 محسوس جامدات چه طور
 کاظم بعضی بسیار متخلخل اند و برخی تخلخلشان بسیار کم است شکی
 سکی که فریجها بال آب صاف میکنند بسیار متخلخل است زیرا که
 قطرات آب بخوبی از خلل و فرج آن خارج میشود و حال آنکه وسعت آن
 خلل و فرج بقدری کم است که اجزای خارجی از قبیل کل و لای از آنها

نمیکند و معمولا که بدوس خواندن و چیز دانستن به اعتنائی میکنند
 ملتفت باشد که اگر کسی اعتدای خلل و فرج اجسام نمیکرد از کجا سنگ
 صاف و فریجها پیدا میکردند که در شهر هاتیریک که چشمه آب صافند از آنجا
 بواسطه صاف همیشه آب صاف خالص کوارا بنوشند و الا بجزو بود
 که در زمستان و بخار که آب رودخانه ها کل آلود است آب ناپاک
 پیاشامند پس معلوم میشود از هر دانستی یک منفعتی برای آدم
 پیدا میشود باری این تخلخل و این تمدد و ارتجاع و این قبول
 تراکم و قابلیت تقسیم اجسام را خواص عمومی آنها نامیدند یعنی
 این خواص در تمام اجسام موجود است ولی شدت و ضعف دارد اگر
 احد صفت این دو سر روزه ما را فهمیده است از برای محمود مذکور
 احمد بلی اقا جان فهمیده ام و ممکن است عرض کنم
 کاظم بفرمائید
 احمد جم عبارات است از آنچه درین فضا محدود است یعنی بکمقدار
 معنی از فضا را متصرف است و بچشم میتوان آنرا دید باینکه از خواص
 بیضکانه دیگر از محسوس میتوان کرد اجسام بر دو قسم اند البته و
 غیر البته البته آنها هستند که دارای اعضا و اجزا میباشند مانند
 نباتات و حیوانات و غیر البته آنها هستند که روحی ندارند و عضو
 و جزوی هم ندارند مثل سنگ و آب و هوا و غیره و تمام این اجسام از
 سه حالت خارج نیستند یا جامد اند مانند سنگ و چوب یا مایع اند
 مانند آب و شراب یا بخار اند مانند هوا و دود و بعضی خواص در تمام
 اجسام هست که بنمایند آنها عمومیت در خواص جامد و خواه مایع و
 خواه بخار باشند و آنها عبارتند از تخلخل و تمدد و ارتجاع و قبول
 تراکم و قبول تقسیم و غیرها
 کاظم مر جبا علاوه بر این بدان که متقدمین حیوانات و نباتات را

بقیة ترجمه ناسخ جزو حسن

من امر کرده ام بدون ساز و نواز کسی شرب نکند و مردم در تکبیل مراتب و لوازم و شرایط شاد کاهی بکوشند و همگان با شنک مطربان خوش آواز
 باره بنوشند گفتند شنیدیم اماعتن مطربان بالفیسر کم است و هر در کار اند و باز ایشان عذابت و لاج و مان زبانه از صد دردم دادیم که مجلسی دسته
 آنها با ما باشند صورت پذیرد بفرمود بگرام کوردوات و قلمدان طلبیدن نامر بیاد شاه هند نوشت و از او خواست که در عمل طرب و جمعی سازند
 و نوازند باین مملکت روانه نماید سلطان هند دوازده هزار نفر معنی و مطرب بایران فرستاد و بگرام آنها را بشهرهای ایران تقسیم کرد که قاطبه
 اهالی مملکت او متعیش باشند و انجمت توالد و تناسل نمودند و اولاد ایشان باقی است اگر چه کم است و آنها را از طرب میباشند و نظر معرب حیاست
 که هند است و بگرام کورد بر محل دفن خود نوشت بعد از آنکه در دنیا مکان گرفتیم و باقی ماند از ما آثار پسندیده در گذشتیم و اکتفا باین تحمل نمود
 و از ساکن شدن در این مکان بنک با خبر بودیم و بقیه را شتم خلاصه شعار او آسمان رنگ و شلوار او سبز منقش و تاج او نیز برنگ آسمان بر
 تخت نشسته و کرسی او در دست (پرزورد اللین ابن بگرام) شعار او سبز و شلوار او سبزه با طلا منقش و تاج او آسمان رنگ بر
 روی تخت نشسته و تکیه بشهر خود نموده (فرزدین پرزورد) شعار او قرمز و شلوار او برنگ آسمان روی تخت نشسته و نیز در دست

در این باب از کتابی که در دسترس است
 در این باب از کتابی که در دسترس است
 در این باب از کتابی که در دسترس است

نامیده گفته اند زیرا که از برای آنها عیبات و نجات هست و توالد
 و تناسل میکنند و الا نسل و تخم آنها منقرض میشود علاوه بر این
 جزءشان بر کلشان صادق میباشد مثلا دست آدم را نمیتوان آدم
 گفت و دم کرم را کرمه و برک در دوزخ و تخم هندوانه را هندوانه
 و جامدات غیر ذی روح اند و جزءشان بر کلشان صادق میباشد
 یک نخود آهن را آهن میتوان گفت مثل اینکه یک کج را کج و از هم میتوان گفت
 و حیوانات و نباتات و جمادات را مویلد ثلاثه گفته اند یعنی سه
 قسم جسم طبیعی میباشد که در زمین موجود شده اند و حالات
 ثلاثه عبارت است از جمود و صبحان و بخار و ممکن است اجسام
 باقتضای اسباب قبول هر سه حالت کند و بعضی که جز حالت واحد
 اختیار نکند استحاله ناپذیر و غیر مستحیل نامیده اند و عده آنها
 بسیار کم است بقیه در نمره آتیه
 جوابه عا بقیه در نمره آتیه
 سلطان محمد میرزا و ولد جموم عماد الدوله که در روزنامه علی غمی
 بیست و دویم بقیه در نمره آتیه
 علیه فرستاده اند که صورت آن در ذیل درج میشود
 از نظر اول امیرزاده بر جواب خود اینست که مطلب من این بود که
 ابو حنیفه متوفی امر قضا کرد بعد از بقیه در نمره آتیه
 باشد بجهت اینکه در بین خلیفه حنیفی لازم نیاید لکن کفایت امر است
 که در شرع مقرر شده از برای حنیف همین دخلی بتولی امر قضا ندارد
 ظاهر امر مملکت مراد من نشد اند چنانکه در دو موضع از این
 تلفظ بلفظ قضا نموده اند و حال آنکه قضا صحیح است نه قضا
 و اما جواب از نظر ثانی بدو وجه است اول آنکه ممکن که ایما طرفین مراد
 عدل بوده و در این خلکان بطریق مساعره یا اختصار ذکر شد باشد

چنانکه تلفظ ابو حنیفه با نمانه و ایما نه لا یصلو من اشعار ما بذک
 ثابته اطلاق جمع بر اشین بسیار است کما هو مذهب من قال ان اقل
 الجمع اثنان قال فی تفسیر مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی و کتبنا
 له فی الا لواح قال الزجاج يجوز فی اللغة ان یقال للوحین الواح فظ

هذا یجوز ان یراد من الا یام یومان

بقیه نامر مسیوبین غیر جمعیاتی مشرق زمین

در مسجد سلطان کان سوح العوری یاد رحمت عباد تکاهی که این
 شاهزاده برای مقبره خود بنا نموده بود یک قران بزرگی موجود است
 که بقول و عقیده امام مسجدان قران خلیفه سیم عثمان بن عفان نوشته
 و امام مسجد بر این است که در چند ورق این قران خون این خلیفه نمودار
 که بر روی آن اوراق ریخته شده

مسیب کاتر بر موجب و ایت این باز خبر میدهد که بعد از جنگ مرج

سلطان غوری چهل شریف در دور خود داشت که همه قرآن همراه داشتند
 که آنها را در جعبه های ابریشمین قرار داده بودند و از اینجمله قرآنی بود
 که بخط خلیفه سیم عثمان بود چون شکست خوردند انقران مفقود شد
 اما این اباز کوبد مجدداً از او پیدا کردند ممکن است از روی دلیل فرزند
 که قران مذکور که بارها از او پدید ام همان قرآنی باشد که این باز گفته است
 و علام خون که در آن دیده میشود خون عثمان نباشد که صد پسر گفته
 بلکه خون آن شریف است که ان قران با او سپرده بودند زیرا که ان شریف تافسر
 اخر خود انقران را محافظت مینمود خلاصه انقران را در جعبه چوبی که مثل جلد کتاب
 ساخته شد قرار داده اند و در صندوق نزدیک تریب گذارده اند که در اینجا
 نفس شاهزاده گذارده شود قبل از این مذکور شد که مقبره سلطان غوری در عبا
 یاد مرتب مسجد الغوری است و همچنین نیست که ان شاهزاده وادرا بخاد فی کرده باشند
 شاهزاده مزبور در صحرای شمال شرقی شهر قاهره نزدیک قبر بک العادل مقام و جای
 برای مقبره خود ساخته و بعد از آنکه میگویند بعد از جنگ مرج و این در اینجا اینک جنگ

بقیه ترجمه تاریخ حکمت بن حسن

و همدان نامیده است با اسم اینک مشتق از اسم خود او میباشد مثلاً اسامی دو شهر یکی در همدان ساخته و ام فیروز و روشی فیروز بوده و
 دیواری در باور آذربایجان شهر و خاک ترک کشید و تمام نمود بنای باروی حصار شهر حیدر اوست و محکم کرد دروازه های آنرا و سپهر باذر
 شاپور ابن اذرمانان اصفهانی و سجد درین باب باور داد که خضر نامید میشود و حکم کرد نصف جهود اصفهانرا بکشند و اطفال آنها را با تشنگان
 سپرد که موسوم با تشنگان سر و شازران بود از قریه مروان که ان طفلها در آنجا بند باشند و کار ایشان این باشد که کتفهای موبدانرا از پاهایشان
 بیرون بیاورند و جفت کنند و پاک نمایند (بلاش بن فیروز) لباس او سبز و شلوار او قرمز منقش بپساهی و سفید و تاجش بزرگ اسف
 نزه بدست پستاده این پادشاه دو شهر بنا کرد یکی در سا باطمدان و آنرا بلاش آباد نامید و دیگری در طرف حلوان و آنرا بلاش غفر خواند
 (قباد بن فیروز) این پادشاه را کواذ پر بر این دیش مینامیدند و در ایام قباد برادر او جاما سب این فیروز بن پادشاهی کرد ولی او از سلاطین
 شمرده نمیشود بعلت اینکه پادشاهی او در ایام فتنه مزید بوده پس قباد ثانی پادشاه شد و سلاطین سلطنت جاما سب داخل در سلطنت قباد است
 قباد بزرگ اسمان منقش بپسندی و پساهی شلوارش قرمز تاجش سبز یکسر بر شمشیر خود کرده و بر تخت نشسته بقیه در نمره آتیه

در ذیل مسطور و غیر اینها

مجدد